جلال متینی

در جستجوی تخت فریدون

در شاهنامهٔ فردوسی از حوادث سالهای بیست و سوم تا بیست و هشتم پادشاهی خسرو پرویز، تنها به دو موضوع اشاره گردیده است: یکی بدگمانی خسرو نسبت به پسرش شیرویه، در یازده بیت،[1] و دیگری داستان ساختن تخت طاقدیس به فرمان شاهنشاه ساسانی با ذکر تاریخچه و توصیف دقیق آن تخت، در نود و دو بیت.[2] اهمیت این تخت را از آن‌جا می‌توان دریافت که در کتابهای دیگر نیز در ضمن برشمردن نفایس این پادشاه، همه از تخت طاقدیس یاد کرده و مشخصات آن را برشمرده‌اند.[3] ما را در این مقاله با تخت طاقدیسی که به فرمان خسرو پرویز ساخته‌اند، و علاوه بر پیشینیان که دربارهٔ آن مطالبی سروده و نوشته‌اند و از شرق شناسان نیز هرتسفلد در باب آن رساله‌ای نوشته است[4]، کاری نیست. ولی برای پی‌بردن به مشخصات تخت فریدون که در داستان تخت طاقدیس به آن تصریح گردیده است، ناگزیر، نخست بعنوان مقدمه، باید خلاصهٔ آنچه را که به روایت شاهنامه دربارهٔ تخت طاقدیس در اختیار داریم[5] از نظر بگذرانیم و سپس موضوع اصلی این تحقیق را تعقیب کنیم.

داستان تخت طاقدیس با این بیتها که دربارهٔ سابقه و تاریخچهٔ آن است آغاز می‌گردد:

کنون داستان گوی در داستان — از آن یکدل و یکزبان راستان
ز تختی که خوانی ورا طاقدیس — که بنهاد پرویز در اسپریس
سر مایهٔ آن ز ضحاک بود — که ناپارسا و ناپاک بود

به گاهی که رفت آفریدون گرد — وز آن تازیان نام مردی ببرد
یکی مرد بُد در دماوند کوه — که شاهش جدا داشتی از گروه
کجا جهن برزین بُدی نام اوی — رسیده به هر کشوری کام اوی
یکی نامور شاه را تخت ساخت — گهر گیرد بر گیرد او در نشاخت
که شاه آفریدون بدو شاد بود — که آن تخت پرمایه آزاد (آباد)بود
درم داد مر جهن را سی هزار — یکی تاج زرین و دو گوشوار
همان عهد ساری و آمل نوشت — که بُد مرز منشور او چون بهشت
بدان گه که ایران به ایرج رسید — کز آن نامداران وی آمد پدید
جهاندار شاه آفریدون سه چیز — بر آن پادشاهی بر افزود نیز
یکی تخت و آن گرزهٔ گاوسار — که مانده‌ست زو در جهان یادگار
سدیگر کجا هفت چشمه گهر — همی خواندی نام او دادگر...

بعد در روایت آمده است که پس از ایرج، این سه چیز به منوچهر رسید و پس از او به دیگر شاهان و هر یک از ایشان چیزی بر آن تخت افزودند تا نوبت به گشتاسپ رسید، وی از جاماسپ خواست تا در تکمیل این تخت بکوشد:

چو جاماسپ آن تخت را بنگرید — بدید از در گنج دانش کلید
بر او بر شمار سپهر بلند — همی کرد پیدا چه و چون و چند
ز کیوان همه نقشها تا به ماه — بر آن تخت کرد او به فرمان شاه

این تخت با تغییراتی که جاماسپ در آن داد، همچنان در ایران از پادشاهی به پادشاه بعدی می رسید و هر شهریاری از زر و سیم و عاج و شیز چند چیز بر آن می افزود تا اسکندر بر ایران چیره گردید و این تخت را از بی دانشی «پاره کرد». اما بسیاری از قطعات پراکندهٔ این تخت را بزرگان ایران، پنهان از وی نزد خود نگاهداشتند و از نسلی به نسل بعد می سپردند، تا نوبت به اردشیر رسید:

بدین گونه بُد تا سر اردشیر — کجا گشته بُد نام آن تخت (بخت) پیر(زیر)
از آن تخت جایی نشانی نیافت (بیافت) — بر آن آرزو سوی دیگر شتافت
[بکرد و نیامد چنانچون سزید — وز آن نیز او شادمانی ندید]
بمرد او و آن تخت از او بازماند — از آن پس که کام (نام) بزرگی براند

اردشیر نتوانست آن تخت را چنان که بایست بازسازی کند، ولی خسرو پرویز در این کار کامیاب گردید:

بدین گونه بُد تا به پرویز شاه — رسید آن گرامی سزاوار گاه

ز هر کشوری مهتران را بخواند　　وز آن تخت چندی سخنها براند
از ایشان فراوان شکسته بیافت　　به شادی سوی گرد کردن شتافت
بیاورد پس تخت شاه اردشیر　　ز ایران هر آن کس که بُد تیز و ویر
بهم بر زدند آن سزاوار تخت　　به هنگام آن شاه پیروزبخت
ورا دَرگر آمد ز روم و ز چین　　ز مکران و بغداد و ایران‌زمین
هزار و صد و بیست استاد بود　　که کردار آن تختشان یاد بود
که او را بنا شاه گشتاسپ کرد　　به رای و به تدبیر جاماسپ کرد
ابا هر یکی مرد شاگرد سی　　ز رومی و بغدادی و پارسی
نفرمود تا یک زمان دم زدند　　به دو سال تا تخت بر هم زدند
چو برپای کردند تخت بلند　　درخشنده شد روی بخت بلند
برش بود بالای صد شاه رش　　چو هفتاد رش برنهی از برش
صد و بیست رش نیز پهناش بود　　که پهناش کمتر ز بالاش بود
بلندیش پنجاه و صد شاه‌رش　　چنان بُد که برابر سودی سرش
همان شاه‌رش، هر رشی زو سه رش　　کز آن سر بدیدی بن کشورش

در ساختن این تختِ گوهرآگین با این بالا و پهنا و بلندی زر و سیم بسیار نیز بکار رفت. از جمله اختصاصات این تخت یکی این بود که برای چهار فصل سال تعبیه‌ای خاص در آن بعمل آمده بود:

چو اندر بره خور نهادی چراغ　　پَسش دشت بودی و درپیش باغ
چو خورشید در شیر گشتی درشت　　مر آن تخت را سوی او بود پشت
چو هنگامهٔ تیرماه آمدی　　گه میوه و جشنگاه آمدی
سوی میوه و باغ بودیش روی　　بدان تا بیابد ز هر میوه بوی
زمستان که بودی گه باد و نم　　بر آن تخت بر کس نبودی دژم
همه طاقها بود بسته ازار　　ز خزّ و سمور از درِ شهریار...

و دیگر آن که در آن تخت، آسمان و ستارگان نیز بصورتی که طبیعی می‌نمود نقش گردیده بود و بیقین برای انجام همین کار بوده است که بلندی و ارتفاع تخت را یک صد و پنجاه «شاه‌رش» ـ هر شاه‌رش برابر سه رش معمولی ـ قرار داده بودند:

شمار ستاره ده و دو و هفت　　همان ماه تابان به برجی که رفت
چه زو ایستاده چه مانده بجا　　بدیدی به چشم سر اختر گرا
ز شب نیز دیدی که چندی گذشت　　سپهر از بر خاک بر چند گشت

از آن تختها (برجها) چند زرّین بُدی چه مایه ز زرّ گوهرآگین بُدی
شمارش ندانست کردن کسی اگر چند بودیش دانش بسی...
که روشن بُدی در شب تیره چهر چو ناهید رخشان شدی بر سپهر

در این مقاله به تختهای سه گانهٔ دیگر یعنی: تخت میش‌سار، مخصوص دهقانان و زیردستان؛ تخت لاژورد، و یژهٔ سواران ناباک؛ و تخت پیروزه، نشستگاه دستور، که بر «تخت پرمایهٔ» اصلی نهاده بودند کاری نداریم، ولی این موضوع را نیز در بارهٔ این تخت نباید ناگفته بگذاریم که بنا به روایت شاهنامه بر فرش زربفتی که بر این تخت گسترده بودند، نیز آسمان و ستارگان و هفت کشور و صورت چهل و هشت پادشاه و... نقش شده بوده است:

بدو کرده پیدا نشان سپهر چو بهرام و کیوان و چون ماه و مهر
ز کیوان و تیر و ز گردنده ماه پدیدار کرده ز هر دستگاه
هم از هفت کشور بر او بر نشان ز دهقان و از رزم گردنکشان
بر او بر نشانِ چل و هشت شاه پدیدار کرده سر تاج و گاه
بر او بافته تاج شاهنشهان چنان جامه هرگز نبُد در جهان...

این فرش زربفت را که «برش بود و بالاش پنجاه و هفت»رش و آراسته به گوهرها و شوشه‌های زر، مردی چینی، در طی مدت هفت سال بافته و آن را «سر سال نو هرمز فوردین» به‌نزد شاهنشاه ساسانی آورده بوده است. پس به فرمان خسرو پرویز فرش را در نوروز بر تخت طاقدیس می گسترند و بزمی بر روی آن تخت و فرش ترتیب می‌دهند و سرکش، خنیاگر درباری، در سرودی که در آن محلس می خواند شاه را درود می فرستد.

چند موضوع را در این روایت شاهنامه به‌خاطر بسپاریم: تخت طاقدیس خسرو پرو یز که در آن آسمان و ستارگان و... نقش گردیده بوده است صورت کامل شدهٔ تخت فریدون بوده است. بهنگام پیروزی فریدون بر ضحاک مردی بنام جهن برزین که در دماوند کوه بسر می برده و «شاهش جدا داشتی از گروه» این تخت را برای فریدون ساخته است. ولی تخت فریدون بر اساس همین روایت بجز «گوهر نشان» بودن صفت دیگری ندارد، مع‌هذا از همین روایت هو یداست که پیش از فریدون هیچ یک از شاهان ایران چنین تختی نداشته‌اند. آن تخت پس از فریدون به دیگر شاهان ایران می رسد و هر یک از ایشان چیزی بر آن می افزایند. در پادشاهی گشتاسپ، جاماسپ بر این تخت «شمار سپهر بلند» و ستارگان را از کیوان تا ماه نقش می کند. و این امر، روشن می سازد که در

تخت فریدون آسمان و ستارگان نقش نگردیده بوده است. شاهان بعد از گشتاسپ نیز هر یک بر این تخت چیزی اضافه می کنند تا اسکندر آن تخت را در هم می شکند. اردشیر چون به پادشاهی می رسد در صدد بر می آید آن تخت را بصورت اصلی بازسازی کند ولی چنان که بایست توفیق نمی یابد. سرانجام خسرو پرویز تخت طاقدیس را به ارتفاع یک صد و پنجاه شاه‌رش و با استفاده از قطعات پراکندهٔ تخت پیشین و به دست استادان درودگری که «کردار آن تختشان یاد بود» بصورتی شگفت انگیز و بر اساس طرح کلی تخت گشتاسپ بازسازی می کند. موضوع مهم در تخت طاقدیس آن است که بر طاق آن آسمان و ستارگان نقش شده بودند و حتی از آن بعنوان ساعت نیز استفاده می شده است: «...بدیدی به چشم سر اختر گرا/ ز شب نیز دیدی که چندی گذشت/ سپهر از برخاک بر چند گشت».

و اما در **شاهنامه**، در پادشاهی ضحاک و فریدون مطلقاً نه از این تخت گوهرنشان ذکری شده است و نه از هفت چشمهٔ گهر فریدون، در حالی که از ساختن گرزهٔ گاوسار به فرمان فریدون برای نبرد با ضحاک بشرح سخن بمیان آمده است.[۶] بدیهی است در هیچ یک از نسخه‌های خطی[۷] و چاپی شاهنامه از جهن برزین سازندهٔ آن تخت و اقامتگاهش در دماوند کوه نیز ذکری نشده است. چنین می نماید که منبع و مأخذ روایت فردوسی در پادشاهی ضحاک و فریدون از یک سوی و روایت او در پادشاهی خسرو پرویز دربارهٔ تخت طاقدیس از طرف دیگر کاملاً متفاوت بوده است، و عدم ذکر این تخت در پادشاهی فریدون مربوط به همین دوگانگی مآخذ است.

از سوی دیگر، در **شاهنامهٔ** فردوسی از آغاز پادشاهی گیومرت تا اوایل پادشاهی منوچهر بارها و بارها از تخت، گاه، تخت شاهی، تخت مهی، تخت کیان، تخت کیی، گاه مهی، تخت شاهنشهی، خسروی گاه، تخت کیان، تخت ایران سخن بمیان آمده است. بجز اینها از «تخت عاج»[۸] و «تخت زرین»[۹] در پادشاهی ضحاک و فریدون، «تخت زر»[۱۰] که به گفتهٔ سلم و تور، فریدون به ایرج داده بوده است (در حالی که پیش از این فردوسی این تخت را «تخت عاج» یاد کرده)[۱۱]، و «تخت پیروزه»[۱۲] در پادشاهی فریدون نیز در **شاهنامه** یاد شده است. تنها تخت گوهرنشان در این دوران، بر اساس روایت **شاهنامه**، از آنِ جمشید است:

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بد و گوهر اندر نشاخت[۱۳]

دربارهٔ تخت طاقدیس خسرو پرویز و تخت فریدون در کتابهای دیگر نیز کم و بیش اشاراتی می توان یافت. بدیهی است بنداری در ترجمهٔ خود از **شاهنامه**، در کلیات به متن

شاهنامه وفادار مانده است جز این که بجای تخت گوهرنشان مذکور در شاهنامه (... را تخت ساخت/ گـهر گـرد بر گرد او در نشاخت) فقط به لفظ «سریر» بسنده کرده است، و همچنین گفته است چون نوبت به کیخسرو رسید، او بر طول این تخت افزود، و توضیح او دربارهٔ آنچه جاماسپ بر تخت اضافه کـرد مشروحتر از شاهنامهٔ فردوسی است، چه او به نقش برجهای دوازده گانه و سیارات هفتگانه و آنچه به ساعات و علم نجوم مربوط می گردد در تخت گشتاسب تصریح کرده است.[۱۴] در **غرر ملوک الفرس** بی آن که به تخت فریدون اشاره شده باشد اطلاعات بیشتری دربارهٔ تخت طاقدیس بدست می آوریم:

> «این سریری بود از عاج و ساج، که صفائح و نرده های آن از سیم و زر بود. ۱۸۰ ذراع طول و ۱۵۰ ذراع عرض داشت. روی پله های آن را با چوب سیاه و آبنوسِ زرکوب فرش کرده بودند. آسمانهٔ این تخت از زر و لاجورد بود، و صُوَر فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت اقلیم و صورپادشاهان و هیأتهای آنان را درمجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار بر آن نقش کرده بودند. در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز. چهار قالی از دیبای زربافتهٔ مرصع به مروارید و یاقوت در آن تخت گسترده بودند که هر یک تناسب با یکی از فصول سال داشت.»[۱۵]

نظامی نیز در **خسرو و شیرین** به تخت طاقدیس و «به می نشستن خسرو بر تخت طاقدیسی» و وصف آن تخت در پنج بیت اشاره کرده است:

کـواکـب را ز ثـابـت تـا بـه سـیـار   دقـایـق بـا درج پـیـمـوده مـقـدار
بـتـرتـیـب گـهـرهـای شـب‌افـروز   خـبـر داده ز ساعـات شـب و روز[۱۶]

بعلاوه درهمین کتاب بهنگام سخن گفتن از سی لحن باربد، لـحن پـنـجـم «لـحـن طاقدیسی» نام برده شده است.[۱۷]

و اما در برخی از متون بی آن که در پادشاهی فریدون به تخت گوهر نشان یا تخت اختصاصی وی اشاره‌ای کرده باشند، به علاقهٔ فریدون به علم نجوم تصریح نموده‌اند، چنان که از جمله در **تاریخ بلعمی**، آمده است «نخستین ملکی که به علم نجوم اندر نگریست او بود»[۱۸] و یا در **حبیب السیر** می خوانیم که «ظهور اسطرلاب منسوب به فکر صایب اوست».[۱۹]

در دیگر متون فارسی و تازی در داستان تخت طاقدیس خسرو پرویز مطلقاً به تخت فریدون که ظاهراً تختی طاقدیس‌گونه بوده اشاره‌ای نشده است. خود فردوسی هم با آن که می گوید تخت طاقدیس خسرو پرویز نَسَب از تخت فریدون می برد، بر اساس

روایت شاهنامه این تخت گشتاسپ است که بر آن نقش آسمان و ستارگان وجود داشته نه تخت فریدون که فقط تختی گوهرنشان بوده است.

به این ناهماهنگی موجود در شاهنامهٔ فردوسی دربارهٔ تخت طاقدیس و تخت فریدون تا آن‌جا که نگارندهٔ این سطور بررسی کرده است تنها کوش‌نامه پاسخ می دهد. دربارهٔ این منظومهٔ مفصل ده هزار بیتی، پیش از این در چند مقاله مطالبی نوشته‌ام و نیز برخی از وجوه اشتراک و افتراق آن را با روایات شاهنامه فردوسی یاد کرده‌ام و از اهمیت این متن منظوم حماسی که حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر در سالهای ۵۰۰ و ۵۰۱ هـ.ق. بنظم آورده است سخن گفته‌ام و نیز از نسخهٔ منحصر بفرد آن.[۲۰]

روایت کوش نامه با شاهنامه درپادشاهی ضحاک و فریدون از جهات کلی با یکدیگر تطبیق نمی کند. از جمله آن که در شاهنامه می‌خوانیم پس از زادن فریدون، پدرش آبتین به دست روزبانان ضحاک گرفتار و کشته می شود. پس مادرش، فرانک، فریدون را به مرغزاری می برد که گاو برمایه (یا: پُرمایه با توجه به ضبط نسخه‌های خطی شاهنامه) در آن‌جا بوده است و از نگهبان مرغزار خواهش می کند فریدون را در زنهار خود بدارد. وی سه سال فریدون را با شیر آن گاو که از زیبایی چون طاووس نر بوده است می‌پرورد. در این هنگام که جهان از گاو برمایه پر گفتگو شده بوده است ضحاک درصدد کشتن آن گاو بر می آید. فرانک سراسیمه به نزد نگهبان مرغزار می رود و به او می گوید اندیشه‌ای ایزدی در دلم فراز آمده است که فریدون را از این‌جا به هندوستان و البرزکوه ببرم. پس، فرانک فریدون را در البرز کوه به مردی دینی می سپرد و این راز را به وی فاش می سازد که این کودک همان کسی است که ضحاک را از تخت شاهی به زیر خواهد کشید. این مرد در البرز کوه بمدت سیزده سال به تربیت فریدون می‌پردازد. سپس فریدون آن مرد دینی و البرزکوه را ترک می کند و به نزد مادر خود می آید و از مادر دربارهٔ پدر و نژاد خویشتن می پرسد و...[۲۱]

در کوش‌نامه ، این روایت به گونه‌ای دیگر نقل شده است: آبتین در سالهای آخر پادشاهی هزارسالهٔ ضحاک، در اجرای توصیه‌ای که جمشید در خواب به وی می کند، با زنش فرارنگ ـ دختر طیهور شاه ـ به ایران می آید و پنهان از چشم این و آن، با همراهانش در آمل و جنگلهای آن روزگار می گذراند. وی در آن‌جا بتصادف در می یابد مردی به نام سلکت که هواخواه جمشیدیان است در دژی در دماوند کوه بسر می برد و ضحاک تا کنون بر وی دست نیافته است. در آمل، فریدون زاده می شود و چون چهارساله می گردد، باز آبتین در رؤیا، جمشید را می بیند، و کامداد، دستور آبتین، خواب او را چنین تعبیر

می کند که فریدون را باید به محلی امن برد. پس آبتین در صدد تفحص کار سلکت برمی‌آید. نخست، کامداد را به نزد سلکت می‌فرستد تا وی را بیازماید و اطمینان حاصل کند که وی شایستگی تربیت فریدون را دارد یا نه. کامداد به دماوند کوه می رود و سلکت و دستورش، برماین را با پرسشهای متعدد مورد آزمایش قرار می دهد و چون پاسخهای آن دو را قانع‌کننده می‌یابد، راز خود را بر سلکت فاش می‌سازد که ما از ایرانیانیم و از جمشیدیان که قرنهاست از بیم ضحاک آواره و سرگردانیم، در چین و ماچین بسر می‌بردیم. چند سالی است که به ایران آمده‌ایم و آبتین و خانواده و هوادارانش، همگی در این جنگلها مخفیانه بسر می برند. اینک آبتین نگران آیندهٔ فرزند خود، فریدون است. بر اساس روایت کوش‌نامه ، سلکت که نیز در طی سالهای پادشاهی ضحاک همواره آرزومند رسیدن چنین روزی بوده است، از این پیشنهاد استقبال می کند و آمادگی خود را برای این کار اعلام می‌دارد. پس بشرحی که در کتاب آمده است، آبتین به دژ سلکت در دماوندکوه می رود، فریدون را که چهار ساله بوده است به سلکت می‌سپارد و از دژ باز می گردد. مدت زیادی نمی گذرد که آبتین و دو پسرش در مرز دریای الهم به دست گماشتگان ضحاک کشته می شوند و مغز سر آنان را به ماران رُسته بر دوش ضحاک می خورانند.[۲۲] سلکت بر طبق پیمان با آبتین به پرورش فریدون می‌پردازد و چون کودک هفت ساله می شود، او را به معلم ـ برماین، دستور خود ـ می سپارد:

گرامی همی داشت او را سه سال — چو شد هفت ساله بر افراخت یال
مر او را به دستور دانا سپرد — که در دانش او بود با دستبرد
نبشتن بیاموخت و خواندن نخست — همی هر زمان دانشی بازجست
به کوه اندر او را یکی تخت ساخت — بسی مرد دانا سوی کوه تاخت
یکی تخت پرمایهٔ زرنگار — سراسر بدان گوهر شاهوار
بدان تخت شد مرد دانش پرست — نگاریده گردون از آن سان که هست
چنان کرد پیدا از آن ماه و مهر — که گفتی بزیر آمده‌ست از سپهر
بدید اندر او جای هر اختری — ز هر دانشی در گشاده دری
فریدون فرّخ درآمد به تخت — همی دانشش آرزو کرد سخت
در آن تخت پیوسته کردی نگاه — بدانست از (ظ:او) راز خورشید و ماه
ز کردار مریخ تا مشتری — شد آگاه از رنج و از داوری
ز گردنده گردون [چنان] بر رسید — که گفتی که گردون خود او آفرید

به دانش چنان گشت کاندر جهان — نماندی بر او هیچ کاری نهان
شب تیره گون با بزرگان به دشت — بگفتی که از شب چه مایه گذشت
جهاندیده بگشاد راز از نهفت — که آن تخت و آن طاق دربست گفت...
فریدون از آن گاه، دانش گشاد — که برماین آن را به دانش نهاد[۲۳]

بار دیگر آنچه را مورد بحث قرار داده‌ایم از نظر بگذرانیم. در شاهنامه دربارهٔ سابقه و تاریخچهٔ تخت طاقدیس خسرو پرویز آمده است که اصل و اساس این تخت به تختی می‌رسد که جهن برزین برای فریدون ساخت. جهن برزین در دماوند کوه می‌زیسته است. پاداشی که فریدون به جهن می‌دهد از ارزش یک تخت و سریر پادشاهی ولو گرداگرد آن را جواهر نشان کرده باشند بیشتر است (سی هزار درم، تاج زرین، دو گوشوار، و منشور حکومت ساری و آمل). آنچه استثنائی بودن این تخت را تأیید می‌کند این مصراع است «که شاه آفریدون بدو شاد بود». چرا فریدون به داشتن یک تخت ولو جواهر نشان، باید شاد باشد! در حالی که می‌دانیم شاهان پیش از وی نیز در ایران بر اساس روایت شاهنامه همه صاحب تخت بوده‌اند که به آن پیش از این اشاره کردیم. پس مطلق داشتن «تخت» نباید سبب شاد بودن فریدون باشد. از سوی دیگر در شاهنامه می‌خوانیم که فریدون سه چیز بر دستگاه پادشاهی افزود که یکی از آنها همین تختی است که جهن برزین برایش ساخته بوده است. اگر این تخت، تختی از نوع دیگر تختها مانند تخت زرین و تخت عاج و حتی تختی که جمشید ساخته بود و گوهرهای بسیار در آن بکار برده بود، می‌بود، فردوسی نبایست دربارهٔ فریدون بگوید تختی که جهن برزین ساخت از فریدون در جهان یادگار مانده است.

بنظر می‌رسد که تخت طاقدیس خسرو پرویز بایست صورت کامل شدهٔ تخت طاقدیس گونهٔ فریدون باشد نه تختی معمولی. پیش از این گفتیم که در چند متن نیز با آن که به تخت ویژهٔ فریدون اشاره‌ای نگردیده است، در آنها به علاقه‌مندی وی به دانش ستاره‌شناسی و نجوم و اسطرلاب تصریح گردیده است. به همهٔ این موضوعها **کوش‌نامه** پاسخ داده است:

وقتی آبتین، فریدون چهار ساله را به سلکت فرمانروای دژی در دماوند کوه می‌سپارد، سلکت بمدت سه سال به تربیت وی می‌پردازد تا هفت‌ساله می‌شود و آن گاه، سلکت او را به دستور دانای خود، برماین، می‌سپرد. وی نخست نبشتن و خواندن به فریدون می‌آموزد. سپس برماین در کوه به ساختن تخت پرمایهٔ زرنگاری که به گوهرهای شاهوار نیز آراسته بوده است دست می‌زند و نشان سپهر و ماه و خورشید و جای اختران از

مریخ تا مشتری را بر آن تخت پیدا می کند، و فریدون را که سخت مشتاق آموختن بوده است به تخت می برد. فریدون این تخت شگفت‌انگیز را می بیند و «در آن تخت پیوسته کردی نگاه/ بدانست از (ظ: او) راز خورشید و ماه/ ز کردار مریخ تا مشتری/ شد آگاه از رنج و از داوری». و سرانجام کارش در دانش ستاره‌شناسی به آن‌جا می رسد و بـر اسرار آسمان و ستارگان آن چنان آگاه می گردد که گویی خود وی آنها را آفریده بوده است.

بی تردید همان‌طوری که پیش از این گفتیم تخت فریدون که در داستان تخت طاقدیس خسرو پرویز به آن اشاره گردیده است، بی‌تردیـد تختی بوده است بـمانند تـخت تخت طاقدیس خسرو پرویز که بر طاق آن آسمان و ماه و مهر و ستارگان آن چنان که مشهودند نقش شده بوده است. بکار بردن لفظ «طاق» در بیت زیر در کوش‌نامه:

جهـانـدیـده بـگشاد راز از نهفت   که آن تخت و آن طاق دریست کفت

نیـز طاقدیس بودن تخث فریدون را تا حدی تأیید می کند، گرچـه معنی «دریست» (شاید: رازی است؟) بر من روشن نیست.

***

اینک که موضوع اساسی مقاله بپایان رسیده است، ذکر این موضوع را بیفایده نمی داند که تخت طاقدیس خسرو پرویز را نباید در شمار مطالب افسانه‌ای و خیالی دانست. زیرا علاوه بر آن که در متون کهن دورهٔ اسلامی مثل غرر اخبار ملوک الفرس و شاهنامه و غیره کم و بیش با شرح و تفصیل به آن اشاره شده است، یکی از مورخان رومی بنام کدرنوس Kedrenos نیز به روایت از یکی از کتابهای ثئوفانس (نیمهٔ دوم قرن هشتم میلادی) دربارهٔ این تخت نوشته است:

«قیصر هرقل پس از انهزام پرویز، در سال ۶۲۴، وارد کاخ گنزک شد. بت خسرو را دید، که هیأتی هولناک داشت، و تصویر پرویز را نیز مشاهده کرد، که در بالای کاخ بر تختی قرار گرفته بود. این تخت به کرهٔ بزرگی شباهت داشت، مانند آسمان، و در پیرامون آن خورشید و ماه و ستارگان بودند، که کفار آنها را می پرستند، و تصویر رسولان پادشاه نیز در اطراف آن بود، که هر یک عصایی در دست داشتند. در این گنبد، به فرمان دشمن خدا [یعنی خسرو] آلاتی تعبیه کرده بودند، که قطراتی چون باران فرو می ریخت و آوایی رعدآسا به گوش می رسانید.»[۲۴]

هرتسفلد در رسالهٔ «تخت خسرو» می نویسد:

«عجب این است که قصهٔ تخت طاقدیس در کتابی بدست آمده است که

هیچ کس باور نمی کرد در آن باشد، یعنی «تـاریـخ عمـومی ساکـسون» Sächsische Weltchronik، و رای هرتسفلد این است که طاقدیس تختی مثل سایر تختها نبوده، بلکه ساعتی بزرگ بوده است شبیه ساعت غزه Caza که دیلس H. Diels آن را مورد تحقیق قرار داده است. و میان طاقدیس و ساعت غزه از حیث زمان و مکان چندان فاصله نبوده است.[۲۵] باری طاقدیس مثل تختهای سلاطین مشرق، عبارت بوده است از سکویی در زیر و سقفی شبیه تخت بر فراز آن، و در این سقف تصویر پادشاه و خورشید و ماه منقوش بوده است. هرتسفلد نمونهٔ این قسمت از تخت طاقدیس را در یکی از مصنوعات آن عهد یافته است، و آن جام نقرهٔ کلیموا محفوظ در موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد است.

جام کلیموا Klimowa
(هرتسفلد، سالنامهٔ مجموعه های آثار هنری پروس، جلد ۴۱)
به نقل از *L'Iran sous les Sassanides*, p. 177

حجاران گنداره و نقاشان غارهای ترکستان چین کاملاً با سرمشق ارادهٔ ماه و خورشید آشنا بوده‌اند. همچنین در یکی از مُهرهای عهد ساسانی و بعضی قطعات منسوجه، که تقلید پارچه‌های ساسانی است نظایر این صورتها دیده می شود. باری صورت طاقدیس در جام مذکور نقش شده است، با این تفاوت که سکو و تخت را شبیه اراده‌ای ساخته‌اند که چهار گاو آن را می کشد. بطوری که در صور نجومی معمول است، ماه را در حال هلال نشان داده‌اند، در زیر تخت کمانداری ایستاده، که بی شبهه، هیکلی مصنوع بوده، و در زدن زنگ ساعت دخالتی داشته است، همان‌طور که در ساعت غزه هیکل هرکولس Hercules کارش این بوده، که در سر وقت ناقوس بنوازد. امـا در جام سابق الذکر (کلیموا) همه اجزاء ساعت دیده نمی شود. از روایات مورخان شرق و غرب، که اسنادی مستقل از یکدیگر محسوب می شوند، می توان استنباط کرد، که در آن‌جا صحنه‌ای از مجلس تاجگذاری شاهنشاه هم تعبیه کرده بودند، و در پیرامون آن نقش بزرگان و اشراف کشور در حال سلام دیده می شده است، و نیز سایبانِ گنبدمانندِ متحرکی داشته، که بر آن سیارات هفتگانه و دوازده برج، و اشکال مختلفهٔ قمر را نقش کرده و آلتی تعبیه نموده بودند که در اوقات معین باران می باریده و بانگ رعد می کرده است. این ساعت عجیب در قصر شاهی گنزک، نزدیک آتشکدهٔ شاهنشاهی آذرگشسپ واقع بود. هرقل آن کاخ و ساعت و آتشکده را ویران کرد.»[۲۶]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یادداشتها:

۱ - فردوسی، **شاهنامه**، چاپ مسکو، ۱۹۷۱، ج/۹، پادشاهی خسرو پرویز، بیتهای ۳۵۰۷-۳۵۱۷. کلماتی که در برخی از بیتها در درون پرانتز آمده، ضبط یکی از نسخه بدلهاست. هرگاه ضبط نسخه بدل را بر ضبط متن ترجیح داده‌ام، آن را در درون پرانتز با «حروف سیاه» نشان داده‌ام.

۲ - همان کتاب، همان جلد، بیتهای ۳۵۱۸-۳۶۰۹.

۳ - بجز تخت طاقدیس، هفت گنج بنامهای: گنج عروس، گنج بادآورد، دیبه خسروی، گنج افراسیاب، گنج سوخته، گنج خضرا، گنج شادورد، شطرنجی که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند، نردی از بُسّد و فیروزه، قطعه زری بوزن دو یست مثقال (مشت افشار) که چون موم نرم بود، دستاری که چون چرکین می شد آن را در آتش می افکندند آتش چرک را پاک می کرد، تاجی که شصت من زر خالص در آن بکار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هریک مقدار بیضهٔ گنجشگ بود و یاقوتهای رمّانی آن در شب چون چراغ روشنایی می داد و آن را در شبهای تار بجای چراغ بکار می بردند و زمردهایش دیدهٔ افعی را کور می کرد، زنجیری از طلا بطول هفتاد ذراع از سقف ایوان آو یخته و تاج را به قسمی به آن بسته بودند که بر سر پادشاه قرار می گرفت (از شاهنامهٔ فردوسی، تاریخ بلعمی، غرر اخبار ملوک

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴

الفرس، به نقل از ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۷). بعلاوه در برخی متون دیگر نظیر خسرو و شیرین نظامی آمده است که خسرو پرویز به داشتن چهارچیز: معشوقه‌ای چون شیرین، تختی چون طاقدیس، اسبی چون شبدیز، و خنیاگری چون باربد در بین همه پادشاهان ممتاز بوده است.

۴ - هرتسفلد، رسالهٔ «تخت خسرو»، به نقل از آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ دوم (با ترجمهٔ مطالب جدید و... از: منوچهر امیرمکری)، تهران ۱۳۳۲، ص ۴۸۹ ببعد.

۵ - رک. زیرنویس ۳. همهٔ بیتهایی که دربارهٔ تخت طاقدیس در این مقاله از شاهنامه نقل گردیده، از همین چاپ است.

۶ - فردوسی، شاهنامه، بکوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، نیویورک ۱۳۶۶، پادشاهی ضحاک، بیتهای ۲۵۷-۲۶۴.

۷ - از دوست دانشمندم آقای جلال خالقی مطلق سپاسگزارم که به خواهش بنده نسخه‌های خطی کهن شاهنامه را از این نظر یکبار مورد بررسی قرار دادند.

۸ - شاهنامه، بکوشش خالقی مطلق، پادشاهی ضحاک، بیت ۱۸۶؛ پادشاهی فریدون، بیت ۲۸۱، ۷۰۲، ۱۰۶۵؛ پادشاهی منوچهر، بیت ۱۵.

۹ - همان کتاب، پادشاهی ضحاک، بیت ۴۵۰؛ پادشاهی فریدون، بیت ۵۹۷.

۱۰ - همان کتاب، پادشاهی فریدون، بیت ۲۹۰.

۱۱ - همان کتاب، پادشاهی فریدون، بیت ۲۸۱.

۱۲ - همان کتاب، پادشاهی فریدون، بیتهای ۵۲۲، ۶۵۱، ۷۳۵؛ پادشاهی منوچهر بیت ۳۵.

۱۳ - همان کتاب، پادشاهی جمشید، بیت ۴۸.

۱۴ - الشاهنامه، ترجمهٔ بنداری، تصحیح عبدالوهاب عزام، تهران ۱۹۷۰م.، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۱۵ - ثعالبی، غرراخبارملوک الفرس، ص ۶۹۸-۶۹۹، به نقل از ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۸.

۱۶ - نظامی، خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۲، ص ۲۷۴.

۱۷ - همان کتاب، ص ۱۹۱.

۱۸ - تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعراء بهار، بکوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳، ج۱/۱۴۸.

۱۹ - خواندمیر، حبیب السیر، تهران (تاریخ مقدمهٔ کتاب، سال ۱۳۳۳)، ج۱/۱۸۳.

۲۰ - «مازندران در جنگهای کی کاووس و رستم با دیوان»، ایران نامه، سال ۲، ش ۴، ص ۶۱۱-۶۳۸؛ «روایتی دیگر دربارهٔ دیوان مازندران»، همان مجله، سال ۳، ش۱، ص ۱۱۸-۱۳۴؛ «کوش و کوش پیلگوش، نبرد پدر و پسر»، همان مجله، سال ۳، ش۲، ص ۲۹۰-۳۰۰؛ «روایات مختلف دربارهٔ دوران کودکی و جوانی فریدون»، همان مجله، سال ۴، ش۱، ص ۸۷-۱۳۲؛ «روایتهای گوناگون دربارهٔ ماردوشی ضحاک»، همان مجله، سال۴، ش۳، ص ۴۴۷-۴۶۴؛ «ترجمهٔ منظوم دیگری از یادگار بزرگمهر»، همان مجله، سال ۵، ش۱، ص۱۱۵-۱۴۲؛ «"کوش" یا "گوش"؟»، همان مجله، سال۶، ش۱، ص ۱-۱۴.

۲۱ - شاهنامه، بکوشش جلال خالقی مطلق، پادشاهی ضحاک، بیتهای ۱۰۸-۱۸۳.

۲۲ - حکیم ایرانشاه‌بن ابی الخیر، کوش‌نامه، بیتهای ۳۸۹۲-۴۶۵۷. نسخهٔ منحصر بفرد محفوظ در بخش شرقی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن، به نشانهٔ Or.2780. این نسخه به تصحیح نگارندهٔ این سطور برای چاپ آماده شده است.

۲۳ - همان کتاب، بیتهای ۴۶۵۹-۴۶۷۳.

۲۴ - هرتسفلد، رسالهٔ «تخت خسرو»، سالنامهٔ مجموعه‌های آثار هنری پروس ج۴۱، متمم این مطالب در گزارش باستان، ج۲، ص۱۲۸ وما بعد.

Der Thron Des Khosro, Jahrbuch der Preussischen Kunstsammlungen
به‌نقل از: ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۸ - ۴۸۹.

۲۵ - «تحت عنوان «تحقیق در باب ساعت غزه که پروکوپیوس آن را وصف کرده است». Ueber die, von Prokop beschrikbene Kunstuhr von Gaza گزارش آکادمی پروس ۱۹۱۷. فرض هرتسفلد را ساکسل Saxl و کامپرس Kampers مورد تردید قرار داده‌اند (رک Kampers, vom Werdegang der abendländ Kaisermystik لیپزیگ و برلن ۱۹۲۴، ص ۴۰، یادداشت ۱). به نقل از: ایران در زمان ساسانیان.

۲۶ - ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۹-۴۹۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی